



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۴/۱۵

شیر محمد ساپی

عاقبت غرب یادداشت از ناصر پور پی رار !!

در آستانه قرن بیست و یکم، شناسایی جریان اندیشه و عمل، در حوزه غربی فرهنگ بشری، و نقش آتی آن در شکل گیری هماندیشی بین المللی، به پیچیده ترین مشغولیت ذهنی خردمندان تمام سرزمین ها بدل شده است. به نظر می رسد که عدم هماهنگی روشنگر، میان به کارگیری عملی عالی ترین دست آوردهای فنی، علمی و فرهنگی، در نیازهای زیستی، با تبعیت و ترویج علنی تجاوز نظامی بدون مجوز و مرز، در ارتباطات سیاسی، و رو آوردن به آزمندانه ترین صورت روابط تجاری، در مراودات اقتصادی، در حال حاضر غرب را به پدیده ای ناشناخته، بی هویت، خطرناک و نیازمند بررسی بدل کرده است.

جایگزین کردن شیوه «تحکم» در بالاترین مرکز مبادلات ذهنی بین المللی، چون سازمان ملل، در جای بررسی دموکراتیک معضلات همزیستی و تدارک مخرب ترین نحوه هجوم همه جانبه، به بهانه های واهی، و به بهای بی اعتبار کردن مدارک رسمی و دست کاری در گزارشات کارشناسان، برای تدارک مجوزی مبهم در اجرای تجاوزات گسترده غیر بشری، از قبیل آن چه در عراق و افغانستان و [سوریه] می گذرد، اینک غرب را به چنان هیولای خون ریز ناشناخته و بی فرهنگی بدل کرده است که خانم «باربارا تاکمن» در کتاب زیبای «سیر نابخردی از ترویا تا ویتنام»، باحیرتی عمیق، اعمال چنین روش هایی را ناشی از ناآشنایی قدرت با منافع مستقر خود می داند، و ناباورانه می نویسد:

«پیروی قدرت ها از سیاست های مخالف منافع خویش یکی از پدیده های مشهود سراسر تاریخ، صرف نظر از زمان و مکان است. انسان ظاهراً در حکومت بیش از هر رشته دیگر فعالیت بشری بی کفایتی نشان می دهد. خرد که می توان گفت دآوری بر پایه تجربه و عقل سلیم و اطلاعات موجود است، در این رهگذر کمتر به کار می افتد و اغلب سرخورده و ناکام می ماند. چرا قدرتمندان این همه خلاف عقل و منافع خردمندان خویش عمل می کنند؟»

این سوال احساساتی خانم "باربارا تاکمن" نمونه ای از ناتوانی موجود در درک پدیده شناسانه عمل کردهای غرب معاصر است و ابراز حیرت ایشان، مبین ناکامی در شناخت روش های تواناترین قدرت متمرکز به وجود آمده در حیات بشری، یعنی دولت ایالات متحده و مجموعه غرب است.

در واقع بدون ورود به بررسی های کلاسیک و مدد از دوران شناسی پروسه تکامل تاریخی جوامع بشری، شناخت شرایط و مدارج و نحوه سقوط تمدن غرب در کام نابخردی های کنونی، نامیسر است. چنان که می دانیم فرماسیون های رشد در مراحل و مراتب مختلف، بسته به قبضه توانایی های نو، در شیوه تولید، متکی به تکامل ابزار، نام گذاری های تاریخی معینی می گیرد، که هر یک، درست به علت اعلام ورود به مرتبه عالی تری از رعایت های عمومی، هر چند با ستیزهایی معمولاً دشوار و طولانی، اما به هر حال به علت ماهیت مترقی خود، در جای ما قبل خویش نشسته است. مثلاً فنودالیسم کلاسیک، با به رسمیت شناختن نسبی حقوق نیروی کار و آزاد کردن قدرت ابتکار و اراده زیر دستان، توانست بر فرماسیون اقتصادی پیش از خود، یعنی برده داری غلبه کند، چنان که سرمایه داری با اعلام دو شعار مترقی «ضرورت رقابت آزاد در اقتصاد» و «رعایت دموکراسی در سیاست»، با جذب نظر نیروهای پیشرو، بر فنودالیسم کهنه اندیش، که اقتصاد و سیاست را تنها در تیول و محدوده عناوین و اراده خانوادگی اشراف به رسمیت می شناخت، غلبه کرد.

رشد سریع تولید سرمایه داری در طول قرن های هیجدهم و نوزدهم، سلطه کامل نمایندگان آن بر مراکز دیوانی و اردو ها، همراه مازاد تولید و اتوماتیزاسیون، سرانجام خروج سرمایه داری از محدوده ملی را ناگزیر کرد و سطح رقابت اقتصادی را از بازارهای ملی به بازارهای بین المللی کشاند.

موفقیت در این عرصه جدید، که سرطان سرمایه داری شناخته می شود، سرمایه داری ملی را به نادیده گرفتن یکی از دو شعار اولیه اعلام حضور تاریخی خود، یعنی نفی رقابت آزاد در تولید ملی ناگزیر کرد و از آن که بدون تولید انحصاری در عرصه ملی، ورود به عرصه رقابت بین المللی، با امکانات اندک خرده تولید کنندگان نامیسر است، از اواخر قرن نوزدهم، اصلی ترین رشته های تولید و توزیع در بازارهای ملی به انحصار تراست ها و کارتل ها در آمد، سرمایه داری کوچک تلاشگر محکوم به ورشکستگی شد و عملاً یکی از دو ستون اصلی استقرار موفقیت آمیز سرمایه داری در جهان، یعنی رقابت آزاد در تولید و در اقتصاد ملی فرو ریخت.

انتقال رقابت از تولید ملی به تولید جهانی، سیمای اصلی سود جویانه سرمایه داری انحصاری را، تا حد تدارک دو جنگ جهانی آشکار کرد، که نه فقط به بهای جان یکصد میلیون انسان و نابودی بخش بزرگی از ذخایر زمینی تمام شد، بل معلوم کرد که سرمایه داری قادر نیست اصل رقابت در تولید را، که از اصول اولیه اعلام شده او بود، حتی در صحنه بین المللی محترم شمارد و حریص ترین مجموعه های تولید و توزیع با ایجاد شرکت های چند ملیتی، خواستار حذف کامل رقابت آزاد از تولید و توزیع و استقرار انحصارات جهانی به صورت شرکت های چند ملیتی شدند و بدین ترتیب مهار تمام روابط بشری در داد و ستد، به اختیار چند مجموعه بزرگ قرار گرفت که در [دو] دهه گذشته عمده ترین رشته های تولید و توزیع و خدمات و بلخاصه سوخت و انرژی را به خود متعلق و منحصر کرده است.

من در سال ۱۳۶۰ و در پنجمین جزوه ای که با نام مستعار «ناریا» علیه رهبران به کلی بی سواد و بسیار ساده و توطنه گر حزب توده منتشر کردم، در مقاله ای با عنوان «راه رشد غیر سرمایه داری» متذکر شدم:

«اینک در یک سلسله تولیدات عمده، در صنایع الکترونیک به خصوص شمارگرهای کامپیوتری، در ارتباطات، در صنایع ذوب فلزات، در استخراج کانیات، در صنایع فضا شناسی و نظامی، در تولید اسلحه، و از همه مهم تر در

صنایع سوخت و انرژی، جریان تولید غول آسای واحد جهانی و توزیع واحد آن از طریق انحصارات جهانی، برقرار شده است... این تحول جدید به نفعی کامل رقابت آزاد و به تسلط مطلق اقتصادی - سیاسی امپریالیسم انحصارگر جهانی - امریکا - انجامیده است... سیستم واحد امپریالیستی، که مواجهه رقابت آمیز با آن نامیسر شده، برای آماده کردن شرایط قبضه کامل جهان، پس از محور رقابت در صحنه اقتصادی، در صحنه سیاسی نیز به حذف دموکراسی سیاسی و روی آوردن به فاشیسم ناگزیر خواهد شد... دور افکندن دموکراسی بورژوازی، از سوی امپریالیسم انحصاری، به علت عدم نیاز به آن، و انتخاب فاشیسم به عنوان ابزار سیاسی کارآمد تر برای درهم شکستن مقاومت اجتماعی در برابر امپریالیسم انحصاری، و نیز به عنوان تنها راه حل مبارزه با نفوذ ایده نولوژی های مزاحم، از طریق سرکوب، یک دگرگونی اساساً مرحله ای در بالاترین طبقه اجتماعی است که عمدتاً پس از جنگ جهانی دوم آغاز شده و به تدریج رو به تکامل می رود».

اینک به نظر می رسد پیش بینی ۲۲ [۳۲] سال پیش این قلم به طور کامل تحقق یافته و سرمایه داری با گزینش ناگزیر فاشیسم به عنوان ابزار سیاسی سلطه کامل بر جهان، دومین ستون اصلی استقرار تاریخی خود، یعنی دموکراسی سیاسی را خراب کرده، از هویت کلاسیک خود خلع شده و تکیه گاه متمدنانه و تعریف شده ندارد.

در حال حاضر سرمایه داری انحصارگر جهانی، بدون زیر بنای فکری و بدون شناسنامه قابل شناخت و معتبر تاریخی، برای ادامه حیات، که نیازمند مهار ناممکن میلیاردها انسان آزاد اندیش است، مانند درندگان به پاره پاره کردن تمدن کهن بشری و دست آوردهای اخلاقی و تخریب قوانین همگرایی جهانی مشغول است و نه فقط از هیچ جنایتی در هیچ نقطه ای از جهان روی نمی گرداند، بل حتی به پیمان های پلایش محیط زیست، که به گونه ای موجب محدود کردن فعالیت های حریم اقتصادی او خواهد شد، گردن نمی گذارد و جهان را به بی هویتی کامل در مناسبات انسانی تهدید می کند.

اینک جهان غرب با تخریب هر دو ستون برآمدن و استقرار خویش، یعنی رقابت آزاد اقتصادی و دموکراسی سیاسی، موجب منطقی و تاریخی ادامه حیات ندارد، قادر به توضیح و توجیه خود نیست، به کلی کهنه و فرسوده می نماید و محکوم به زوال و مجبور به واگذاری اداره امور انسانی به فرماسیون پس از خویش است که خردمندان بسیاری در سراسر جهان در تدارک تنظیم اصول اولیه آنند. عصر رستاخیز نهایی آدمی نزدیک است، که بر آیند عاقلانه ای از تجربه سخت گران به دست آمده گروه های بزرگی از تجمع انسانی است.

انتخاب: ش. ساپی

عاقبت غرب